



سوره مبارکه نَبَأُ

* نکاتی در مورد سوره مبارکه نَبَأُ که قبل از شروع جلسه بیان شد:

- آیه (۱): «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» با توجه به آیه، آن‌ها چه سؤال غیر مهمی پرسیده‌اند که خدا در مقابل سؤال پرسیدن آن‌ها آیه (۲) را بیان کرده و می‌فرماید: «عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ» از نَبَأُ عَظِيمِ پرسیده‌اند؟
- آیه (۳): «الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» آن‌ها در چه چیزی اختلاف می‌کنند؟
- آیه (۴): «كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» نه این‌گونه نیست آن‌ها به زودی می‌فهمند.
- آیه (۵): «ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» به زودی می‌فهمند.

حال باید ببینیم آیا این سؤال، سؤالی بی‌جایی است یا موضوع خیلی مهم است؟ در آیات بعد مشخص می‌شود انگار آن‌ها سؤال پرسیده‌اند و خدا از سؤال آن‌ها برآشفته و خودش شروع به سؤال پرسیدن کرده است.

- آیه (۶): «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا» آیه (۷): «وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا» آیه (۸): «وَوَخَّلْنَاكُمْ أَزْوَاجًا» آیه (۹): «وَوَجَعْنَا نُومًا سُبَاتًا» آیه (۱۰): «وَوَجَعْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا» آیه (۱۱): «وَوَجَعْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» آیه (۱۲): «بَيْنَنَا وَفَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا» آیه (۱۳): «وَوَجَعْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا وَ أَنْزَلْنَا» آیه (۱۴): «مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً تَبَجَّاجًا» آیه (۱۵): «لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا» آیه (۱۶): «وَوَجَعْنَا الْأَفَاقَ»

- در آیات ۶ تا ۱۶ سؤال از اموری است که ظاهراً در زندگی این آدم‌ها هست؛ مانند اینکه «آیا زمین را مهد قرار ندادیم که این‌گونه راحت روی آن راه می‌روید» و «آیا کوه‌ها مانند میخ‌هایی نیستند که زمین را نگه‌داشته‌اند؟» و «آیا سیستم شما ازدواج نیست؟» و «آیا خوابتان را برای شما آسایش قرار ندادیم؟» و «آیا شب برایتان لباس نیست؟» و «روز برایتان معیشت نیست؟» و «آیا بر فراز سرتان آسمان هفت‌گانه استوار قرار نگرفته است؟» و «آیا برای شما خورشید درخشان قرار ندادیم؟» و «آیا ابرهای باران‌زا که فراوان باران می‌بارد برای شما قرار ندادیم که به خاطر آن‌ها حَبّ و نَبات در زمینتان رویش پیدا می‌کند» و «ثمره آن جنگل‌های انبوه و درخت‌های به هم پیوسته؟»

- آن‌ها سؤالی از نَبَأُ عَظِيمِ پرسیده‌اند و خدا در جواب آن آدم‌ها گفته است: «مگر ... این‌گونه نیست؟» و ... یعنی اگر به این سؤال‌ها درست جواب می‌دادند، آن سؤال که اول درباره نَبَأُ عَظِيمِ پرسیده بودند دیگر جا نداشت.

- از آیات مبارکه (۷۱ تا ۲۶) قیامت به تصویر کشیده می‌شود:

- آیه (۱۷): «إِنَّ يَوْمَ الْقِيَامِ كَانَ مِيقَاتًا» آیه (۱۸): «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» آیه (۱۹): «وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا» آیه (۲۰): «وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا» آیه (۲۱): «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا» آیه (۲۲): «لِلطَّاغِينَ مَأْبَأًا» آیه (۲۳): «لَا يَتَّبِعُنَّ فِيهَا خَفَابًا» آیه (۲۴): «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا» آیه (۲۵): «إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا» آیه (۲۶): «جَزَاءً وَ فِاقًا»

- خداوند در این دسته از آیات تصاویر قیامتی این افراد را کنار هم بیان کرده، گویی پرده عوض شده است. در این تصویر ابتدا به چیزهایی اشاره شده است که آدم‌ها در معیت آن‌ها زندگی می‌کردند؛ همان آسمانی که سبعا شدادا بود و گفته بود ما این را برای شما قرار دادیم، یک‌بار در آیه (۱۹) تصویرش را این‌گونه می‌کند که: «وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا». در آیه مبارکه (۷) می‌گوید: مگر این‌گونه نبود که کوه را برایتان میخ قرار دادیم در پرده دوم می‌گوید: «فكانت سرايا». بنابراین چند اتفاق افتاده است:

✓ اول اینکه به نعمت‌های بیرونی اشاره کرده است که آدم‌ها با آن زندگی می‌کنند.

✓ دیگر اینکه یوم الفصلی را تصویر کرده است که تصویر دیگری از این نعمت‌های بیرونی را مشاهده می‌کنیم.

- در ادامه و طی آیات (۲۲ تا ۲۶) تصویر آدمی که این سؤال (عم الیتسائلون) را پرسیده، تشریح کرده است؛ «لِلطَّاعِينَ مَأْبَأٌ» او در طغیان است و مدت‌ها در آن خواهد بود «لَا يَبْقَىٰ فِيهَا أَحْقَابٌ» «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا» «إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا» «جَزَاءً وَفِاقًا»

- به‌طور خلاصه در سوره مبارکه نبأ، ابتدا فردی از نبأ عظیم سؤال پرسیده است و خداوند ابتدا نعمت‌های دنیایی او را بیان کرده است. در ادامه به تصویر قیامتی این نعمت‌ها اشاره شده و سپس تصویر قیامتی خود این آدم که سؤال پرسیده به نمایش درآمده و در آیات (۲۷ و ۲۸) توضیح می‌دهد چه شد این‌ها این‌گونه شدند؟ «إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا» «وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا»

- سؤال: «تکذیب آیه» یعنی چه؟

- پاسخ: «آیه» یک تفاوتی با اسم دارد. «اسم» دلالت به مسمی است. «آیه» علاوه بر دلالت به مسمی، پناهی هم در آن گرفته می‌شود.

- وقتی می‌گوییم «چیزی اسم خداست» یعنی این چیز به خالقش دلالت می‌دهد. وقتی می‌گوییم «فلان چیز آیه الهی است» یعنی این دلالت را فهم کن و در این راستا از آن استفاده کن. یعنی در «آیه»، مأوا گرفتن هم به معنا اضافه می‌شود. لذا «تکذیب آیه» یعنی به این پدیده در مسیر دلالتش پناه نمی‌برد. یعنی این آیه آوایی از جنس دلالتش برای او ایجاد نمی‌کند. کوه است و کوه اسمی است برای عظمت خداوند ولی او از کوه آن قدر که خالق اراده کرده است و در همان راستا استفاده نمی‌کند. کوه را جعل خدا برای او تاد و بعد سرابی در تصویر قیامتی نمی‌بیند که از فهم این دو حالت نبأ عظیم را درک کند. یعنی این کوه را به عنوان آیه استفاده نمی‌کند. کوه هست ولی برای او آیه نیست. حال یا دلالتش را نمی‌فهمد و یا اگر دلالتش را می‌فهمد از آوایش استفاده نمی‌کند. پس تکذیب آیه یعنی اینکه یا دلالتش را نمی‌فهمد و یا در این راستا استفاده نمی‌کند.

- یکی از مشکلات مهم تکذیب آیه در ما این است که پدیده را از منظری که خدا قرار داده است استفاده نمی‌کنیم، بلکه از منظر نفع و ضرر خودمان استفاده می‌کنیم. یعنی برایمان آیه نیست. اگر آیه را از زاویه استفاده‌اش بنگریم، آلاء می‌شود (فبأی آلاء ربکما تکذبان) اگر کسی بخواهد مشکل سؤال از نبأ عظیم نداشته باشد، باید برگردد سراغ هستی‌شناسی هستی، اما از زاویه‌ای که خدا آن را در آیات (۶ تا ۱۶) تعریف می‌کند. خدا نظامی را به عنوان هستی قرار داده و در این نظام هر چیزی دارای جایگاهی است و باید در همین نظام از آن استفاده کنیم. باید هستی‌شناسی هستی را از منظر خالقش دید و اگر کسی این کار را می‌کند، اگر در اینجا برایش او تاد است، تصویر قیامتی‌اش هم سراب است، زیرا منظر الهی همین بوده است. هر چیزی سر جایش است و حدش نیز مشخص است. اگر این نظام درست شود، دیگر نبأ عظیم سؤال ندارد. یعنی سؤال انکاری ندارد، زیرا همه چیز آن مشخص است. ما این مسئله را در موضوعات و مسائل جزئی دور و اطراف خودمان کاملاً حس می‌کنیم یعنی در بین اجزاء کوچکی که اختراع می‌کنیم و برای آن کارکرد تعریف می‌کنیم. مثلاً معنی ندارد کسی ماشین لباس‌شویی بخرد و آن را برعکس روی زمین بگذارد و پارچه‌ای روی آن بکشد و گلدان روی آن بگذارد. این کار ربطی به کارکرد ماشین لباس‌شویی ندارد و حال اگر در این حالت کسی در آن لباس بریزد و آن را روشن کند و آنگاه ماشین لباس‌شویی بسوزد، نمی‌تواند ادعا کند که در سوختن ماسین بی‌تقصیر است، زیرا کارکرد ماشین لباس‌شویی برعکس گذاشتن آن روی زمین نیست لذا معلوم است که می‌سوزد. هستی قاعده دارد و هر چیزی در آن تعریفی دارد. مشکل پرسنده سؤال از قیامت این است که نمی‌خواهد مطابق چیدمان خود هستی از آن استفاده کند. مطابق فهم غرض خودش می‌خواهد از آن استفاده کند. برای همین سؤال پرسیدنش هم بی‌معنی است و برای همین خدا به او می‌گوید: از چه چیزی سؤال می‌پرسی؟ به زودی خواهی فهمید.

شب، روز، کوه، آسمان، زمین و ... که در سوره نام برده شده است، نماد تمام امکانات دور و اطراف ما هستند و می توان اینها را به همه آنچه خدا قرار داده است تعمیم داد. در زندگی بعضی چیزها برای ما نقش کوه را دارد و بعضی چیزها نقش خورشید. بعضی چیزها آسمان است و بعضی چیزها زمین و بعضی چیزها نقش شب را دارد و بعضی چیزها نقش روز. تمام امکانات ما در زندگی در موارد اشاره شده سوره قابل دسته بندی است؛ شب قرار است لباس باشد و روز معاش. کارکرد همه امکانات مشخص و غایت آنها نیز مشخص است. «یوم الفصل» که می آید آنها شکلی دیگر پیدا می کنند. باید در محدوده خودشان و باقاعده خودشان با آنها برخورد کرد.

- در بخش بعدی سوره و در آیات (۲۹): «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا» (۳۰): «فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» (۳۱): «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا» (۳۲): «حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا» (۳۳): «وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا» (۳۴): «وَكَأْسًا دِهَاقًا» (۳۵): «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا» اشاره می شود به وضعیت آدمهایی که از پدیدهها همان استفاده ای را برده اند که برایشان تعریف و وضع شده بود، بنابراین هیچ لغو و کذبی را به جا نمی گذارند. یعنی او هم همان کوه، شب، روز و ... را داشته است اما از آنجایی که این فرد تعاملش با تمام پدیدهها در راستای خودشان بود، برای او نه شرابی دارد که «برد» باشد و نه «حمیم و غساق»، برای این فرد «کأس دهاق» است. بنابراین واقعاً به مهد می رسد و حیثیت او تاد پیدا می کند او واقعاً معاش و لباس پیدا می کند چون همه چیز این فرد سر جایش است.

- اما آیه مبارکه (۳۶): «جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا» یکی از جاهای امیدواری ماست، زیرا برای جهنمیان این گونه بیان شد: «جَزَاءٌ وَفَاقًا» یعنی به اندازه کاری که کرده اند، ولی در اینجا می گوید: «بیش از آنچه انجام داده اند». عطا یعنی دادنی که دهنده به اقتضای کرامت خودش می بخشد نه اقتضای مخاطب.

- در آیات (۳۷ و ۳۸): «رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا» «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» انگار همه محشر به دو دسته تقسیم شده است. آنهایی که با خدا تکلم می کنند و آنهایی که نمی کنند. گویا همه قصه بهشت و جهنم بر این است که عده ای با خدا حرف می زنند و این همان بهشت است و یک عده نمی توانند حرف بزنند و این همان جهنم است. همه بهشت و جهنم در این مطلب خلاصه شده است. زیرا یک عده شب را لباس می دیدند و با شب هم حرف می زدند، ولی دسته دیگر همین شب را در غرض خودش می دید، لذا با شب با خدا حرف نمی زد. آن یکی کوه را او تاد می دید و می دانست خدا کوه را میخ قرار داده است پس می گفت: فدای میخ های خدا و البته این کوه ها بعداً سراب هستند و ... انگار آدمها به ازای تک تک پدیدهها و امکانات یا دارند با خدا تکلم می کنند و یا نمی کنند.

آیه (۳۹): «ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً» جواب این سؤال است که چگونه هر پدیده ای برایمان آیه شود و تکذیب آیه نکنیم؟ طبق آیه ۳۹ باید در هر پدیده ای مابش را به سمت خدا بگیریم؛ یعنی چشم می خواهیم برای دیدن، پس ماب بینایی الله است. همسر می خواهیم برای سکونت، پس ماب سکونت، الله است. کوه می خواهیم برای اینکه میخ باشد، ماب استواری الله است و ... یعنی برایمان مهم باشد مابش الله است و اگر این اتفاق بیفتد، لاجرم پدیدهها را الله می بیند.

آیه (۴۰): «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» در تعبیر این آیه که کافر می گوید: «ای کاش تراب بودم»، صحبت های بسیاری شده است. عده ای تراب را به اقتضای ماب خشوع گرفته اند یعنی «ای کاش من این خشوع را می داشتم و این گردنکشی را نسبت به یوم الحساب نمی کردم.»

- تمام پدیده‌ها و تک‌تک امکانات بهانه هستند برای اینکه با خدا تکلم کنیم. حال این فرد سؤال‌کننده خشوع نداشته است یا به روزی که می‌آید و در آن روز پرده کنار می‌رود و حقیقت تکلم را می‌بیند، امید نداشته است. (یرجون) زیرا امید سخت است. حضرت علامه در سوره مبارکه «فاطر» آورده‌اند اهل بهشت در دنیا آن‌قدر حزن دارند که وقتی به بهشت می‌رسند می‌گویند: «الحمد لله اذهب و ان الحزن». یعنی خدا را شکر که حزن از دل ما بیرون رفت.

- عده‌ای هم تراب را به اعتبار قابلیت می‌گیرند نه خشوع و می‌گویند: اگر انسان مأب هر چیزی را خدا نبیند، قابلیت رشد را در خود از بین می‌برد. قابلیت تکلم را در خود از بین می‌برد. این‌ها دیگر قابلیت تکلم ندارند.

دعا:

✽ انشاءالله به برکت سوره مبارکه نبأ بتوانیم کمی بفهمیم که وقتی حضرت موسی (علیه‌السلام) با یک عصا کلی با خدا حرف می‌زند، یعنی چه؟ حضرت موسی دنبال بهانه برای تکلم با خدا می‌گشته‌اند. ایشان یک عصا را بهانه می‌کرده برای تکلم کردن و راه رسیدن به این حالت این است که انسان در هر پدیده‌ای و با هر امکاناتی که روبه‌رو بود، مأبش را خدا بگیرد، در نتیجه آن پدیده را در راستای آن مأب استفاده کند. آنگاه وقتی ادعیه را می‌خوانیم برایمان خیلی شیرین می‌شود. آن‌ها ریزترین چیزها را بهانه قرار می‌داده‌اند تا با خدا حرف بزنند. مثلاً دعا برای طلوع خورشید، دعا برای غروب خورشید، دعای روز اول ماه، دعای روز دوم و ... آن‌ها هر اتفاقی را تبدیل به دعا کرده‌اند. انگار اتفاقی نیست که در زندگی برایمان بیفتد و اهل بیت آن را دعا نکرده باشند.

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد لله رب العالمین